

راوی اول شخص در گلستان سعدی

دکتر لیلا رضائی*، دکتر عباس جاهدجاه**

چکیده

با وجود سنت غالب کاربرد راوی سوم شخص (دانای کل) در حکایت‌های فارسی، سعدی در حدود یک چهارم از حکایت‌های کتاب گلستان (۴۸ حکایت) از راوی اول شخص بهره گرفته است. پژوهش حاضر با هدف تحلیل چگونگی کاربرد شیوه روایت اول شخص در گلستان سعدی، به بررسی این حکایت‌ها پرداخته است. این بررسی در سه بخش انجام گرفته است: نخست، حضور راوی اول شخص در جایگاه قهرمان، قهرمان یار، شخصیت فرعی یا شاهد در تمام حکایت‌ها شناسایی و در قالب آمار دقیق ارائه شده و سپس به بررسی حکایت‌های خودزندگی‌نامه‌ای سعدی در گلستان و سرانجام به تحلیل کارکردهای شیوه روایت اول شخص در این حکایت‌ها پرداخته شده است. نتیجه این بررسی نشان می‌دهد، سعدی در باب‌های «در ضعف و پیری» و «در تأثیر تربیت» بیش از تمام باب‌های دیگر از روایت اول شخص استفاده کرده که می‌تواند نشان دهنده اهمیت این موضوع برای او و کثرت تجربه‌های وی در این موضوعات باشد. کمترین کاربرد نیز مربوط به باب «در سیرت پادشاهان» است که عدم دلبستگی سعدی به جایگاه‌های قدرت را نشان می‌دهد. شخص در کتاب گلستان، راوی اول شخص در سطوح و مراتب گوناگونی از قهرمان تا شاهد، حضور دارد. اغلب حکایت‌های دارای راوی اول شخص در این کتاب، خودزندگی‌نامه‌ای و بیانگر تجربه‌های زندگی راوی‌اند. این بررسی همچنین نشان می‌دهد، در این حکایت‌ها از کارکردهای ویژه روایت اول شخص بهره زیادی گرفته نشده و میان ساختار و کارکردهای روایت اول شخص و سوم شخص در کتاب گلستان سعدی، تفاوت چندانی وجود ندارد.

واژه‌های کلیدی

روایت، راوی اول شخص؛ خودزندگی‌نامه، گلستان سعدی

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خلیج فارس (مسئول مکاتبات) leili.rezaei@gmail.com

** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور بوشهر jahedjah@gmail.com

مقدمه

در هر روایت، ارتباط میان داستان و مخاطب، بر عهدهٔ راوی است؛ از این رو، راوی، یکی از ارکان و شالوده‌های هر روایت به شمار می‌رود. بررسی نقش و کارکردهای انواع راوی، موضوعی است که در دانش روایت‌شناسی بتفصیل بدان پرداخته شده و توجه بسیاری از منتقدان روایت‌شناس را به خود جلب کرده است؛ به گونه‌ای که امروزه مباحث مرتبط با انواع راوی، در دانش روایت‌شناسی، بسیار گسترده و متنوع است. مطالعهٔ این مباحث و آرای منتقدان در این زمینه، امکان‌های تازه‌ای برای نقد متون مختلف روایی و داستان‌ها فراهم می‌آورد.

گلستان سعدی، کتابی است که از جنبه‌های گوناگون سبکی، بلاغی، محتوایی و... در پژوهش‌های ادبی مورد توجه قرار گرفته و ظرایف این کتاب و مهارت سعدی در خلق این اثر بررسی شده است؛ اما حکایت‌های گلستان (و همچنین بوستان) از منظر روایت‌شناسی نیز قابلیت‌های بسیاری را به نمایش می‌گذارد که بررسی آن، بخش دیگری از توانمندی‌های مؤلف بی‌بدیل آن را به اثبات می‌رساند. پیش از این، منیژه عبداللهی (۱۳۸۵) در مقاله‌ای «شیوه‌های روایت‌پردازی در گلستان»، به بررسی و تحلیل شگردهای سعدی در حکایت‌پردازی کتاب گلستان پرداخته و در میان مباحث گوناگون روایت‌شناسی، جایگاه و نقش «راوی» را با تأکید بیشتری مورد بررسی قرار داده است. اما در این مقاله به دلیل گستردگی موضوع انتخاب شده که به استناد عنوان مقاله، تمامی مباحث روایت‌شناسی را شامل می‌شود، ابعاد گوناگون مبحث راوی و مباحث مرتبط با آن مورد توجه قرار نگرفته است. از دیگر سو، محقق هر دو نوع روایت اول شخص و سوم شخص را در تمام باب‌های گلستان بررسی کرده که باز هم به دلیل گستردگی، مجال برای پرداختن جزئی و دقیق به هیچ یک از این دو نوع روایت فراهم نشده است. همچنین حسن ذوالفقاری (۱۳۸۶) در مقاله «ساختار داستان‌های گلستان» نیز با ارائهٔ آمار، به راوی سوم شخص و اول شخص در حکایت‌های گلستان سعدی اشاره کرده؛ اما به دلیل گستردگی حوزهٔ بررسی، توجه ویژه‌ای به مبحث راوی و تحلیل روایت‌های اول شخص یا سوم شخص گلستان نشان نداده است. حسین حاجی علیلو (۱۳۹۰) نیز در مقاله «بررسی ساختاری حکایت‌های گلستان سعدی» این حکایت‌ها را از منظر پیرنگ بررسی کرده و در این مقاله، به مبحث راوی پرداخته نشده است.

پژوهش حاضر بر آن است تا با مبنا قرار دادن نظریه‌های مطرح شده دربارهٔ مبحث راوی و شیوهٔ روایت اول شخص، نقش و جایگاه این نوع راوی را در حکایات گلستان سعدی بررسی و تحلیل کند و میزان توفیق سعدی را در بهره بردن از امکان‌های ویژهٔ شیوهٔ روایت اول شخص مورد ارزیابی قرار دهد.

۱. راوی اول شخص

نقطهٔ ورود به این مبحث، پرسش دربارهٔ هویت و جایگاه راوی است. ژرار ژنت (Gerard Genette)، انواع دوگانه‌ای برای روایت یا راوی در نظر گرفته است که مبنای این تقسیم‌بندی، حضور یا غیبت راوی در دنیای داستان است. از دید ژنت، گاهی راوی، در دنیای داستان حضور ندارد و از نقطه‌ای خارج از دنیای داستان، حوادث را نقل و گزارش می‌کند؛ اما گاه برعکس، راوی از جنس دنیای داستان است و در نقش یکی از شخصیت‌ها (Character)، در دل حوادث داستان یا در کنار آنها، قرار گرفته است. بنابراین گاهی روایت و راوی، برون‌داستانی و گاه، درون‌داستانی است.

الف. روایت (راوی) برون‌داستانی (Heterodiegetic Narrative) [راوی ≠ شخصیت]

در این نوع از روایت، راوی در دنیای داستان حضور ندارد و از مکانی خارج از دنیای داستان، به نقل و گزارش حوادث و رویدادهای داستان می‌پردازد. به عقیده ژنت، راوی در این نوع روایت، در اغلب موارد، سوم شخص است که البته می‌تواند «دانای کل» (Omniscient) نیز باشد.

ب. روایت (راوی) درون داستانی (Homodiegetic Narrative) [راوی = شخصیت]

در این نوع روایت، راوی خود یکی از شخصیت‌های درگیر در حوادث داستان است و در داستان حضور دارد. البته میزان و اهمیت این حضور، همیشه در یک سطح و اندازه نیست؛ زیرا گاه راوی، در جایگاه یک شاهد صرف ماجراست و دخالتی در روند حوادث داستان ندارد، اما گاه، قهرمان داستان است و محوری‌ترین شخصیت در داستان به شمار می‌رود. ژنت این نوع اخیر را «راوی خود-داستانی» (Autodiegetic) می‌نامد. چنانکه وی خاطر نشان می‌کند، راوی در روایت درون داستانی، در اغلب موارد، اول شخص است (ژنت، ۱۹۸۰: ۲۴۸).

راوی اول شخص، چنانکه گفته شد، یکی از زیرمجموعه‌های دو مبحث روایت درون داستانی ژنت و روایت اول شخص استانزل است. ژنت تأکید می‌کند که مرز درون‌داستانی و برون‌داستانی بودن روایت، «تجربه‌گر بودن راوی در جایگاه شخصیت» است (ژنت، ۱۹۸۰: ۲۴۷). به سخن دیگر، راوی اول شخص در این نوع روایت، در دو سطح عمل می‌کند: روایتگری (که کارکرد راوی است) و تجربه‌گری (که کارکرد شخصیت است).

من روایت‌گر (Narrating I) ← راوی

من تجربه‌گر (Experiencing I) ← شخصیت

داستانی که راوی اول شخص بیان می‌کند، حوادثی است که او تجربه کرده است و روایت او، «روایت تجربه‌های شخصی» است؛ از این رو، ضمیر اول شخص در این روایت، هم به راوی (من روایت‌گر) و هم به یکی از شخصیت‌های داستان (من تجربه‌گر) برمی‌گردد؛ اما حضور راوی اول شخص در دنیای داستان و در جایگاه شخصیت، درجات و مراتبی دارد که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

- من قهرمان (I- as - protagonist): راوی اصلی‌ترین شخصیت داستان، یا «قهرمان» است.

- من شاهد (I- as- witness): راوی در گوشه‌ای از دنیای داستان، نظاره‌گر حوادث است.

استانزل، علاوه بر این دو، زیرمجموعه‌های دیگری را هم معرفی کرده است مانند:

- راوی اول شخص در جایگاه «قهرمان‌یار» (I – as- co-protagonist)

- راوی اول شخص در جایگاه شخصیت فرعی (I – as – minor character)

- راوی اول شخص در جایگاه شاهد- قهرمان (I – as – witness- protagonist)

- راوی اول شخص در جایگاه چشم نظاره‌گر بی‌طرف (I – as – uninvolved- eyewitness) (استانزل، ۱۹۸۱: ۱۶۰)

بنابراین راوی- شخصیت در روایت اول شخص، می‌تواند نقش‌های گوناگونی بر عهده بگیرد و همیشه لازم نیست که قهرمان داستان باشد. از این رو، حضور راوی اول شخص در دنیای داستان، گاه بسیار برجسته و پررنگ است و گاه تنها در حد چشمی است که شاهد و ناظر روند حوادث داستان است.

چنانکه در توضیح تقسیم‌بندی ژنت ذکر شد، روایت اول شخص، تجربه‌ی راوی را بازگو می‌کند بنابراین در آن راوی هم «منِ روایتگر» و هم «منِ تجربه‌گر» است. مانفرد جان نیز خاطر نشان می‌کند، روایت اول شخص عموماً به بیان تجربه‌ای می‌پردازد که زندگی راوی را تغییر داده و او را به آنچه امروز است، تبدیل کرده است. بر این اساس یکی از زیرمجموعه‌های روایت اول شخص، حسب حال یا خودزندگی‌نامه‌ی داستانی (fictional autobiography) است.

۲. خودزندگی‌نامه

«خودزندگی‌نامه، سرگذشت زندگی فردی است که خود صاحب سرگذشت آن را بنویسد. خودزندگی‌نامه با زندگی‌نامه، یا شرح حال یا ترجمه احوال، خاطرات، یادداشت‌های روزانه و نامه‌ها و وقایع‌نامه‌ها، پیوستگی نزدیکی دارد. خودزندگی‌نامه‌ها اغلب از حوادث مهم و قابل توجه زندگی گذشته نویسنده صحبت می‌کنند...» (به نقل از واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی). اما در دنیای روایت‌شناسی، این نوع از روایت اول شخص، همواره محل ابهام و اختلاف نظرهای بسیاری بوده و مباحث زیادی درباره آن صورت گرفته است. به صورت کلی می‌توان گفت عمده ابهامات مطرح شده بر دو موضوع اصلی استوار شده که عبارتند از:

- غیر داستانی (Nonfictional) یا داستانی بودن حکایت‌های خودزندگی‌نامه‌ای

«داستانی بودن» چنانکه مانفرد جان آن را توضیح می‌دهد؛ یعنی «ساختگی، خیالی و غیر واقعی بودن». به تعبیر وی «راوی و شخصیت‌های داستان، همگی موجوداتی کاغذی‌اند که وجود خارجی ندارند» (جان، ۲۰۰۵: ۴). حال پرسش این است که آیا خودزندگی‌نامه‌ها را می‌توان در شمار آثار داستانی محسوب کرد؟ زیرا خودزندگی‌نامه، گزارش رویدادهای زندگی فردی است که داستان زندگی خود را برای دیگران بازگو می‌کند. بنابراین هر آنچه در این نوع از روایت گفته می‌شود، گزارشی از واقعیتی است که رخ داده است. پس آیا چنین گزارش مستندی را می‌توان داستان به شمار آورد؟

پل ریکور (Paul Ricoeur) در تأملات خویش درباره «زمان» و بازتاب و حضور آن در روایت، به این نکته اشاره می‌کند که زمان در دنیای واقعی بشر، گریزپای است. ما همواره در میان دو بی‌نهایت گذشته و آینده به سر می‌بریم و سهم ما از حال، لحظه‌ای است که بشرعت تبدیل به گذشته می‌شود. خط ممتد زمان در زندگی واقعی هر انسان، از سویی به تولد و از سویی به مرگ گره خورده و در این میان، محصور و ناپیداست. زیرا حافظه آدمی در ابتدای کودکی گم شده و مرگ هر انسان نیز تنها در یاد و خاطره افرادی که پس از او زندگی می‌کنند، باقی می‌ماند. از این رو دنیای انسان‌ها نیازمند روایت است تا از قید محدودیت‌های زمان، رهایی یابد و خود و حضور خویش را در جهان به ثبت برساند (ریکور، ۱۹۹۲: ۱۶۲)؛ زیرا روایت، از گذر تکراری لحظه‌ها، تصویرهایی متنوع و رنگارنگ می‌سازد و این واقعیت بی‌شکل و سیال را تصویری می‌کند. به تعبیر فریمن، روایت را باید یک «دروغ سودمند» به شمار آورد (فریمن، ۱۹۹۸: ۲۸) که زندگی انسان را رنگ و بوی دیگری بخشیده است

به این ترتیب آشکار است که زندگی کردن و تجربه کردن زندگی، بسیار متفاوت از روایت کردن آن است. مونیکا فلودرنیک در همین زمینه تصریح می‌کند که «روایت بودن» مساوی با «داستانی بودن» است (فلودرنیک، ۲۰۰۹: ۵۹). از این رو خودزندگی‌نامه نیز از دید بسیاری از منتقدان، در شمار روایت‌های داستانی قرار می‌گیرد.

- واقعی یا کاذب بودن راوی در حکایات خودزندگی‌نامه‌ای

نکته دیگری که منتقدان در زمینه ابهام خودزندگی‌نامه‌ها مطرح کرده‌اند، واقعی یا کاذب بودن راوی اول شخص در این حکایت‌هاست. واقعیت این است که هیچ معیار مشخصی برای پی بردن به اینکه آیا راوی اول شخص روایت، همان فردی است که رویدادهای داستان را تجربه کرده است، وجود ندارد. در واقع در خودزندگی‌نامه‌های داستانی، این امکان وجود دارد که راوی (که در اینجا در جایگاه مؤلف قرار می‌گیرد) با کاربرد ضمیر من، خود را به جای قهرمان داستان قرار دهد و این جایگزینی، تخیلی بیش نباشد. از دید برخی منتقدان، خودزندگی‌نامه‌های داستانی، همواره با این ابهام همراهند (اسمیت و واتسون، ۲۰۰۵: ۳۵۸). از این رو، کاربرد صرف ضمیر اول شخص نمی‌تواند ربطی میان راوی-شخصیت درگیر در کنش داستانی و زندگی واقعی مؤلف داستان برقرار کند.

۳. کارکردهای راوی اول شخص

مبحث دیگر، کارکردهای روایت اول شخص است. در این زمینه، دو نگرش متفاوت وجود دارد که یکی به محدودیت‌ها و دیگری به امکان‌ها و فرصت‌های این نوع روایت توجه نشان داده است. در نگاه نخست، راوی اول شخص، محدود و اسیر تنگناهاست. در تقابل با روایت برون داستانی یا مؤلف مدار که راوی آن می‌تواند دانای کل باشد، راوی اول شخص، چنانکه لانسر خاطر نشان کرده است «اسیر محدودیت‌های بشری است» (لانسر، ۱۹۸۱: ۱۶۱). راوی اول شخص نمی‌تواند در آن واحد، در دو مکان حاضر باشد؛ آنچه را در آینده قرار است رخ دهد، نمی‌داند؛ نمی‌تواند داستان مرگ خود را بازگو کند و سرانجام اینکه نمی‌داند در ذهن افراد دیگر داستان، چه می‌گذرد. بنابراین تکیه به دانسته‌ها و اطلاعات راوی اول شخص، از این روی که دامنه این دانسته‌ها محدود است، سبب می‌شود مخاطب نیز نتواند به اطلاعات کاملی دربارهٔ حوادث و شخصیت‌های داستان دست یابد.

اما نگاه دوم، با آرای منتقدانی چون مونیکا فلودرنیک و جوان اس. فرای، بر امکان‌هایی که روایت اول شخص فراهم می‌آورد متمرکز شده و در دل محدودیت‌های این نوع روایت، امکان‌های بالقوه‌ای را شناسایی کرده که کارکرد ویژه‌ای را برای راوی اول شخص رقم می‌زند. تکیه اصلی این نگرش، بر «تجربه‌گر» بودن راوی در این نوع روایت است: راوی، داستانی را بیان می‌کند که خود در آن حضور داشته (روایت گذشته‌نگر) یا در همین لحظه حضور دارد (روایت حال). از این رو، به تعبیر فلودرنیک «راوی اول شخص، فقط اینجا و اکنون در هنگام بیان ماجراها حضور ندارد؛ بلکه در زمان رخ دادن حوادث هم از نزدیک درگیر کنش‌های داستان بوده است» (فلودرنیک، ۲۰۰۹: ۳۱). از این روی باید گفت، در روایت اول شخص، راوی به رویدادها و کنش‌های داستان بسیار نزدیک است و همین نزدیکی، او را در جایگاه مفسری قرار می‌دهد که دریافت‌ها و تفسیرهای او از حوادث، مهم و منحصر به فرد است. راوی اول شخص، شاهد و گواه بسیار مهمی است که شرح و تفسیری دیگرگونه و منحصر به فرد از حوادث داستانی و تاریخی ارائه می‌دهد و حضور او در دل روایت و نزدیکی وی با حوادث، شرح و تفسیر وی را برای مخاطب پذیرفتنی‌تر می‌کند (فرای، ۱۹۸۶: ۶۵).

از دیگر سو، فضایی که راوی اول شخص در روایت ایجاد می‌کند، فضای صمیمیت است؛ بویژه زمانی که با «راوی-قهرمان» سر و کار داریم. زیرا در این شکل از روایت، این راوی دانای کل برون‌داستانی نیست که روایت را هدایت

می‌کند، بلکه همه ماجراها از زبان کسی روایت می‌شود که خود، لحظه به لحظه و از نزدیک شاهد ماجراها و درگیر کنش‌های داستان بوده یا هست. از دید فلودرنیک، راوی اول شخص مانند راوی سوم شخص، تنها یک صدای بی‌روح نیست؛ بلکه می‌توان حضور او را در داستان حس کرد (فلودرنیک، ۲۰۰۹: ۳۱).

یکی دیگر از کارکردهای راوی اول شخص، خلق هیجان در مخاطب است. بی‌شک کسی که درگیر ماجرای است نسبت به کسی که شاهد آن رویداد است، هیجان بیشتری را تجربه می‌کند. با توجه به این ویژگی، انتخاب راوی اول شخص در داستان‌هایی که سهم بالایی از هیجان دارند، نویسنده را در خلق هیجان مورد نظر وی یاری می‌کند. همچنین در داستان‌هایی که به شیوه جریان سیال ذهن نوشته می‌شوند، امکان‌های روایت اول شخص در زمینه دسترسی بی‌واسطه به ذهن راوی-قهرمان، اهمیت و کارکرد بسیاری دارد (همان، ۳۱).

۴. بررسی راوی اول شخص در گلستان سعدی

گلستان سعدی، مجموعه‌ای از حکایات مستقل کوتاه و بلند است که می‌توان آنها را به سه دسته حکایت، تمثیل و مقامه تقسیم کرد (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۱۲۷). این حکایت‌ها در یک مقدمه و هشت باب گرد آمده‌اند. به استثنای باب هشتم که از جملات قصار تشکیل شده نه حکایات، تعداد حکایت‌های دیباچه (که خود یک حکایت بلند است) و باب‌های هفت‌گانه، به ۱۸۰ حکایت می‌رسد. از این تعداد، شش حکایت، منظوم و بقیه، منثور است (چهار حکایت در باب دوم، یک حکایت باب پنجم و یک حکایت باب ششم).

بررسی حکایت‌های ذکر شده در آثار منثور یا منظوم پیش از گلستان، اعم از حکایت‌های تمثیلی یا تاریخی، نشان از حضور قاطع روایت سوم شخص با راوی دانای کل دارد. در واقع الگوی پذیرفته شده‌ی حکایت‌پردازی، در آثار پیش از روزگار سعدی، کاربرد راوی سوم شخص بوده است. در آثاری مانند قابوسنامه، سیاست‌نامه، کلیله و دمنه، مثنوی معنوی، منظومه‌های داستانی نظامی و... همواره حکایت درباره زندگی و تجربه‌های فردی غیر از راوی است؛ اما سعدی، نخستین کسی است که در هر دو اثر گلستان و بوستان، از خود و حوادث زندگی خویش، حکایت می‌پردازد.

سهم راوی اول شخص از مجموع حکایت‌های گلستان، ۴۸ حکایت است؛ یعنی ۶۶/۲۶ صدم درصد که نشان می‌دهد، راوی اول شخص در حدود یک‌چهارم کل حکایت‌های گلستان حضور دارد. این رقم، شاید در دنیای امروز رقم چندان بالایی به نظر نرسد؛ اما با توجه به سنت رایج حکایت‌پردازی در تاریخ ادبیات فارسی در زمینه کاربرد انحصاری روایت سوم شخص یا مؤلف‌مدار، که هم در آثار منظوم و هم در آثار منثور دیده می‌شود، اقدام سعدی در اختصاص یک چهارم از حجم حکایات این کتاب به روایت اول شخص، بسیار در خور توجه است.

هدف اصلی این پژوهش، بررسی حکایت‌های دارای راوی اول شخص از کتاب گلستان سعدی است. این بررسی بر پایه مبانی نظری ذکر شده در بخش پیشین، در سه بخش انجام خواهد گرفت: در ابتدا، این ۴۸ حکایت، با معیار میزان مشارکت راوی درون‌داستانی در حوادث داستان (درجات و مراتب حضور راوی در داستان)، بررسی خواهند شد و سهم حضور راوی قهرمان، قهرمان‌یار، شخصیت فرعی و شاهد، با معرفی حکایت‌ها و ارائه آمار مرتبط با هر مقوله، مشخص می‌شود؛ سپس از میان مجموع حکایت‌های اول شخص، آن دسته از حکایت‌هایی که رویکرد خودزندگی‌نامه‌ای دارند، بررسی می‌شوند و سرانجام به تحلیل کارکردهای روایت اول شخص در گلستان سعدی پرداخته خواهد شد.

اما در گام نخست، باید به شناسایی حکایت‌هایی که راوی اول شخص دارند، پرداخت. تعداد این حکایت‌ها، چنان‌که پیشتر ذکر شد، به عدد ۴۸ می‌رسد که در جدول زیر، با ذکر باب هر یک، آورده شده است:

۱	حکایت دیباچه	۲۵	یکی را از دوستان گفتم: امتناع سخن گفتمم.. (باب چهارم)
۲	سرهنگ‌زاده‌ای را بر در سرای اغلش دیدم (باب اول)	۲۶	در عقد بیع سرایی متردد بودم. جهودی گفت (باب چهارم)
۳	یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد به نزد من.. (باب اول)	۲۷	پارسایی را دیدم به محبت شخصی گرفتار (باب پنجم)
۴	تنی چند از روندگان در صحبت من بودند (باب اول)	۲۸	شبی یاد دارم که یاری عزیز از در درآمد (باب پنجم)
۵	با طایفه بزرگان به کشتی در نشست بودم (باب اول)	۲۹	یاد دارم در ایام پیشین که من و دوستی (باب پنجم)
۶	درویشی را دیدم سر بر آستان کعبه همی‌مالید (باب دوم)	۳۰	دانشمندی را دیدم به کسی مبتلا شده و رازش (باب پنجم)
۷	تنی چند از روندگان، متفق سیاحت بودند (باب دوم)	۳۱	در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی (باب پنجم)
۸	یاد دارم که در ایام طفولیت متعب بودمی (باب دوم)	۳۲	رفیقی داشتم که سالها با هم سفر کرده بودیم (باب پنجم)
۹	در جامع بعلبک وقتی سخنی همی‌گفتم (باب دوم)	۳۳	یاد دارم که در ایام جوانی گذر داشتم به کویی (باب پنجم)
۱۰	شبی در بیابان مکه از بی‌خوابی پای رفتن نماند (باب دوم)	۳۴	سالی محمد خوارزمشاه با ختا برای مصلحتی (باب پنجم)
۱۱	پارسایی را دیدم بر کنار دریا که زخم پلنگ داشت (باب دوم)	۳۵	خرقه پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود (باب پنجم)
۱۲	پیاده‌ای سر و پا برهنه با کاروان حجاز از کوفه... (باب دوم)	۳۶	با طایفه دانشمندان در جامع دمشق بحثی (باب ششم)
۱۳	چندانکه مرا شیخ اجل، ابوالفرج بن جوزی ترک... (باب دوم)	۳۷	مهمان پیری شدم در دیاربکر که مال فراوان (باب ششم)
۱۴	پیش یکی از مشایخ گله کردم که فلان به فساد من (باب دوم)	۳۸	روزی به غرور جوانی سخت رانده بودم (باب ششم)
۱۵	یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم (باب دوم)	۳۹	جوانی چست لطیف خندان شیرین زبان در (باب ششم)
۱۶	وقتی در سفر حجاز، طایفه‌ای جوانان صاحب‌دل (باب دوم)	۴۰	وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم (باب ششم)
۱۷	از صحبت یاران دمشق ملالتی پدید آمده بود (باب دوم)	۴۱	معلم کتابی دیدم در مغرب، ترشروی (باب هفتم)
۱۸	بزرگی را پرسیدم از سیرت اخوان صفا (باب دوم)	۴۲	پارسا زاده‌ای را نعمت بیکران از ترکه عمان (باب هفتم)
۱۹	اعرابی را دیدم در حلقه‌ی جواهریان بصره (باب سوم)	۴۳	در تصانیف حکما آورده‌اند که کژدم را ولادت (باب هفتم)
۲۰	بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت (باب سوم)	۴۴	فقیره درویشی حامله بود. مدت حمل به سر (باب هفتم)
۲۱	مالداری را شنیدم که به یخل چنان معروف بود (باب سوم)	۴۵	طفل بودم که بزرگی را پرسیدم از بلوغ (باب هفتم)
۲۲	ابله‌ی را دیدم سمین، خلعتی ثمین در بر (باب سوم)	۴۶	سالی از بلخ بامیانم سفر بود و راه از حرامیان (باب هفتم)
۲۳	توانگرزاده‌ای را دیدم بر سر گور پدر نشسته (باب هفتم)	۴۷	بزرگی را پرسیدم در معنی این حدیث که (باب هفتم)
۲۴	جدال سعدی با مدعی (باب هفتم)	۴۸	اعرابی را دیدم که پسر را همی‌گفت (باب هفتم)

بر اساس جدول فوق تعداد حکایت‌های اول شخص در باب‌های اول تا هفتم گلستان به این قرار است: باب اول: ۴ حکایت (از ۴۱ حکایت؛ برابر با ۹/۷۵ درصد)؛ باب دوم: ۱۳ حکایت (از ۴۷ حکایت؛ برابر با ۲۷/۶۶ درصد)؛ باب سوم: ۵ حکایت (از ۲۸ حکایت؛ برابر با ۱۷/۸۵ درصد)؛ باب چهارم: ۲ حکایت (از ۱۴ حکایت؛ برابر با ۱۴/۲۸ درصد)؛

درصد)؛ باب پنجم: ۸ حکایت (از ۲۱ حکایت؛ برابر با ۰۹ / ۳۸ درصد)؛ باب ششم: ۵ حکایت (از ۹ حکایت؛ برابر با ۵۵ / ۵۵ درصد) و باب هفتم: ۱۰ حکایت (از ۱۹ حکایت؛ برابر با ۶۳ / ۵۲ درصد).

بر اساس این آمار، بیشترین کاربرد روایت اول شخص به ترتیب در باب‌های زیر بوده است:

۱. باب ششم: ۵۵ / ۵۵ درصد
۲. باب هفتم: ۵۲ / ۶۳ درصد
۳. باب پنجم: ۳۸ / ۰۹ درصد
۴. باب دوم: ۲۷ / ۶۶ درصد

پس از این چهار باب، به ترتیب باب سوم (۱۷ / ۸۵ درصد) و باب چهارم (۱۴ / ۲۸ درصد) در رتبه پنجم و ششم کاربرد راوی اول شخص قرار دارند و کم‌ترین میزان کاربرد این نوع روایت در باب اول (۹ / ۷۵ درصد) بوده است.

اگر در پی یافتن ارتباطی معنادار میان این آمار و موضوع باب‌ها باشیم، به نظر می‌رسد سعدی در موضوعات «ضعف و پیری» و «ترتیب»، تجربه‌های شخصی بیشتری داشته و حضور او در این باب‌ها، پررنگ‌تر است. پس از این دو موضوع، به «عشق و جوانی» و «اخلاق درویشان» می‌رسیم که تعداد حکایت‌های اول شخص سعدی که مساوی با تجربه‌های اوست، در این باب‌ها نیز زیاد بوده است. از سوی دیگر، کمترین میزان کاربرد روایت اول شخص در گلستان، مربوط به موضوع «سیرت پادشاهان» است و کم بودن تجربه‌های فردی سعدی در این راستا، شاید بتواند نشانه‌ای از دوری او از دربار پادشاهان باشد.

- راوی درون‌داستانی

روایت اول شخص، روایت درون‌داستانی است. میزان حضور راوی در جایگاه شخصیت، در دنیای داستان، متفاوت است و مراتب مختلفی از راوی - قهرمان، راوی - قهرمان‌یار، راوی - شخصیت فرعی، راوی - شاهد و راوی - چشم نظاره‌گر بی‌طرف را در برمی‌گیرد. بررسی حکایت‌های اول شخص گلستان، نمونه‌هایی از مراتب فوق را نشان می‌دهد، به این شرح:

۱. ۴. راوی - قهرمان

در تعدادی از حکایت‌های گلستان، راوی اول شخص، قهرمان (شخصیت اصلی و محوری) داستان است و در همه کنش‌های داستانی، حضوری پررنگ‌تر از شخصیت‌های دیگر دارد (راوی - قهرمان). این حکایت‌ها معمولاً حوادث مهمی را که در زندگی راوی رخ داده، به نمایش می‌گذراند و از نظر معیارهای «خودزندگی‌نامه‌ای»، ارزش بیشتری به نسبت دیگر حکایت‌ها دارند؛ مانند حکایت زیر از باب دوم گلستان:

«یاد دارم که در ایام طفولیت، متعبّد بودمی و شب خیز و مولع زهد و پرهیز. شبی در خدمت پدر، رحمة الله علیه نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته و مصحف عزیز در کنار گرفته و طایفه‌ای گرد ما خفته. پدر را گفتم: از اینان یکی سر بر نمی‌دارد که دوگانی بگذارد. چنان خواب غفلت برده‌اند که گویی نخفته‌اند که مرده‌اند. گفتم: جان پدر تو نیز اگر بختی به که در پوستین خلق افتی» (سعدی، ۱۳۷۵: ۶۶).

از مجموع حکایت‌های اول شخص گلستان، در ۲۳ حکایت یعنی ۹۱ / ۴۷ صدم درصد، از راوی - قهرمان استفاده شده است. این حکایت‌ها عبارتند از: «یکی از رفیقان شکایت روزگار...» (همان، ۴۶ - ۴۴)؛ «تنی چند از روندگان در صحبت من بودند» (همان، ۴۸ - ۴۷)؛ «یاد دارم که در ایام طفولیت...» (همان، ۶۶)؛ «در جامع بعلبک...» (همان، ۶۸)؛ «شبی در

بیابان مکه...» (همان، ۶۹)؛ «چندان که مرا شیخ اجل، ابوالفرج بن جوزی...» (همان، ۷۳-۷۲)؛ «پیش یکی از مشایخ گله کردم...» (همان، ۷۵)؛ «از صحبت یاران دمشقم ملالتی...» (همان، ۷۹-۷۸)؛ «بزرگی را پرسیدم از سیرت...» (همان، ۸۶-۸۵)؛ «هرگز از دور زمان ننالیده بودم...» (همان، ۹۷-۹۶)؛ «ابلهی را دیدم سمین...» (همان، ۱۰۱-۱۰۰)؛ «یکی را از دوستان گفتم...» (همان، ۱۱۰)؛ «در عقد بیع سرایی متردد بودم...» (همان، ۱۱۳-۱۱۲)؛ «شبی یاد دارم که یاری عزیز...» (همان، ۱۱۹)؛ «یاد دارم که در ایام پیشین...» (همان، ۱۲۰)؛ «در عنفوان جوانی چنان که افتد و دانی...» (همان، ۱۲۲-۱۲۱)؛ «رفیقی داشتم که سال‌ها با هم سفر...» (همان، ۱۲۴)؛ «یاد دارم که در ایام جوانی...» (همان، ۱۲۵)؛ «با طایفه دانشمندان در جامع...» (همان، ۱۳۳)؛ «در تصانیف حکما...» (همان، ۱۴۴-۱۴۳)؛ «طفل بودم که بزرگی را پرسیدم...» (همان، ۱۴۵-۱۴۴)؛ «سالی از بلخ بامیانم...» (همان، ۱۴۷)؛ «جدال سعدی با مدعی» (همان، ۱۵۴-۱۴۸).

این رقم نشان می‌دهد که محوریت بیش از نیمی از این حکایت‌ها، بر حضور برجسته‌ی راوی-قهرمان است. به عبارت دیگر، راوی خود را در مرکز اصلی حوادث قرار داده و حتی اگر در کنش داستانی هم تأثیر چندانی نداشته باشد، همچنان اصلی‌ترین و تأثیرگذارترین شخصیت حکایت است. این ویژگی، همچنین ثابت می‌کند که درصد بالایی از حکایت‌های اول شخص گلستان، خودزندگی‌نامه‌ای است.

۲. ۴. راوی-قهرمان‌یار

گاه راوی، تنها شخصیت محوری داستان نیست و در کنار یکی دیگر از شخصیت‌ها، کنش‌های داستان را رقم می‌زند (راوی-قهرمان‌یار). در این حالت، اهمیت راوی و شخصیت همراه او در کنش داستانی، اغلب به یک اندازه است و هر دو در کنار هم، در شکل‌گیری کنش داستان، نقش دارند. مانند حکایت زیر:

«وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم، دل‌آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می‌کنی؟» (همان، ۱۳۷).

در این حکایت، راوی و مادر، هر دو شخصیت‌های محوری و اصلی روایت به شمار می‌روند. البته توضیح این نکته لازم است که تمام کنش داستانی در حکایت کوتاه فوق در همین چند جمله خلاصه شده است و قضاوت درباره‌ی مرتبه‌ی حضور راوی در داستان، به دلیل کوتاهی حکایت، دشوار است. البته ویژگی کوتاهی و فشردگی در اغلب حکایت‌های فارسی و همچنین حکایات گلستان وجود دارد. به نظر می‌رسد راوی-قهرمان‌یار تنها در شش حکایت از این کتاب به کار رفته است؛ یعنی در ۱۲/۵ دهم درصد که عبارتند از: «تنی چند از روندگان متفق سیاحت...» (همان، ۶۶-۶۴)؛ «یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم...» (همان، ۷۶-۷۵)؛ «پارسایی را دیدم به محبت شخصی گرفتار...» (همان، ۱۱۷)؛ «خرقه‌پوشی در کاروان حجاز...» (همان، ۱۲۸-۱۲۷)؛ «روزی به غرور جوانی سخت رانده بودم...» (همان، ۱۳۶) و «وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر...» (همان، ۱۳۷).

۳. ۴. شخصیت فرعی

گاه راوی، «شخصیت فرعی» داستان است و نقش محوری و اساسی در کنش داستانی ندارد. مانند حکایت زیر:

«با طایفه‌ی بزرگان به کشتی در، نشسته بودم. زورقی در پی ما غرق شد. دو برادر به گردابی درافتادند. یکی از بزرگان گفت ملاح را که بگیر این هر دوان را که به هر یکی پنجاه دینار دهم. ملاح در آب افتاد و تا یکی را برهانید آن دیگر هلاک شد. گفتم: بقیت عمرش نمانده بود... ملاح بخندید و گفت:...میل خاطر به رهانیدن این بیشتر بود...» (همان، ۵۹).

در این حکایت، راوی نه شخصیت اصلی و محوری داستان است و نه شاهد صرف ماجراها؛ بلکه یکی از شخصیت‌های فرعی است که درجه اهمیت او از قهرمان داستان، کمتر است. در گلستان سعدی، در هشت حکایت؛ یعنی ۱۶/۶۶ صدم درصد حکایت‌ها، این نوع راوی حضور دارد: «با طایفه‌ی بزرگان به کشتی...» (همان، ۵۹)؛ «وقتی در سفر حجاز...» (همان، ۷۶)؛ «بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت...» (همان، ۹۸)؛ «مالداری را شنیدم که به بخل...» (همان، ۹۹)؛ «دانشمندی را دیدم که کسی مبتلا...» (همان، ۱۲۱-۱۲۰)؛ «جوانی چست لطیف...» (همان، ۱۳۶)؛ «پارسازاده‌ای را نعمت بی‌کران...» (همان، ۱۴۲-۱۴۱)؛ فقیره درویشی حامله بود...» (همان، ۱۴۴).

۴.۴. ۴. راوی - شاهد

گاه راوی فقط شاهد ماجراهاست و دخالتی در کنش داستانی ندارد. این مرتبه از حضور راوی، خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف. راوی شاهد ماجراهاست و حضور او در روایت با تفسیرها یا قضاوت‌ها و ارزش‌گذاری‌های او، حس می‌شود، مانند این حکایت:

«معلم کتابی دیدم در دیار مغرب، ترشروی تلخ‌گفتار، بدخوی مردم‌آزر... جمعی پسران پاکیزه و دختران دوشیزه به دست جفای او گرفتار... القصه شنیدم که طرفی از خبائث او معلوم کردند و بزدند و برانندند و مکتب او را به مصلحی دادند... بعد از دو هفته بر آن مسجد گذر کردم...» (همان، ۱۴۱-۱۴۰).

در این حکایت، راوی هیچ دخالتی در نصب و عزل معلمان و روش تدریس آنها و اتفاقات رخ داده ندارد و تنها شاهد این رویدادها بوده است؛ اما حضور او محسوس است، زیرا از کنار ماجرا به شکلی محسوس عبور می‌کند و این عبور در روایت، منعکس می‌شود. این نوع راوی در چهار حکایت گلستان، یعنی ۸/۳۳ صدم درصد مجموع حکایات، به کار رفته است: «سرهنگ زاده‌ای را بر در سرای اغلمش...» (همان، ۳۷-۳۶)؛ «پیاده‌ای سر و پا برهنه...» (همان، ۷۱-۷۰)؛ «مهمان پیری شدم در دیاربکر...» (همان، ۱۳۵)؛ «معلم کتابی دیدم...» (همان، ۱۴۱-۱۴۰).

ب. در شیوه دوم، راوی فقط می‌بیند و حضور او، در حد حضور دوربینی است که تصاویر را منعکس می‌کند. هیچ حضوری از راوی نه به شکل دخالت در کنش داستانی و نه به شیوه اظهار نظر و تفسیر در این نوع روایت وجود ندارد. مانند:

«درویشی را دیدم سر بر آستان کعبه همی‌مالید و می‌گفت: یا غفور یا رحیم. تو دانی که از ظلوم جهول چه آید» (همان، ۶۳).

حضور راوی در این حکایت، تنها حضور نگاه و دیدن اوست و بودنش، هیچ نمود دیگری ندارد. این راوی در پنج حکایت از گلستان، یعنی در ۱۰/۴۱ صدم درصد مجموع حکایات اول شخص، به کار رفته است: «درویشی را دیدم سر بر...» (همان، ۶۳)؛ «پارسایی را دیدم بر کنار دریا که زخم پلنگ داشت...» (همان، ۶۹)؛ «اعرابی را دیدم در حلقه جوهریان بصره...» (همان، ۹۶)؛ «توانگرزاده‌ای را دیدم...» (همان، ۱۴۸-۱۴۷)؛ «اعرابی را دیدم که پسر را همی‌گفت...» (همان، ۱۴۳).

آمار به دست آمده از مراتب حضور راوی در حکایت‌های اول شخص گلستان، نشان می‌دهد که دخالت راوی در کنش داستانی، سهم بیشتری را به خود اختصاص داده و تعداد حکایت‌هایی که راوی از دور، تنها شاهد و ناظر

رخدادهاست، بسیار کمتر از آن است. گذشته از مراتب حضور راوی در حکایت‌های اول شخص گلستان، نکته دیگر این است که با وجود درون‌داستانی بودن، در برخی حکایات، راوی اول شخص در جایگاه دانای کل ظاهر می‌شود و کارکردهای دانای کل را نشان می‌دهد. مانند حکایت زیر:

«سرهنگ‌زاده‌ای را بر در سرای اغلمش دیدم که عقل و کیاستی و فهم و فراستی زایدالوصف داشت، هم از عهد خردی آثار بزرگی در ناصیه‌ی او پیدا. فی الجمله مقبول نظر سلطان آمد که جمال صورت و معنی داشت... ابنای جنس او بر او حسد بردند و به خیانتی متهم کردند... ملک پرسید که موجب خصمی اینان در حق تو چیست؟ گفت در سایه دولت خداوندی همه را راضی کردم الا حسود را...» (همان، ۳۶-۳۷).

در این حکایت، از راوی - شاهد استفاده شده است؛ اما این راوی، با وجود درون‌داستانی بودن، دانای کل است و از تمام ماجراها و گذشته قهرمان و حسادت دشمنان و مکالمه قهرمان با پادشاه و... باخبر است. گذشته از تأثر سعدی از شیوه رایج راوی دانای کل - که در دیگر حکایات سوم شخص این کتاب بوفور دیده می‌شود، نکته دیگری که در این زمینه به نظر می‌رسد، این است که در حکایاتی که راوی در نقش شاهد یا شخصیت فرعی ظاهر می‌شود، شرایط ظهور راوی دانای کل نیز فراهم می‌آید؛ اما در حکایت‌هایی که راوی، قهرمان یا قهرمان‌یار است چنین امکانی بسهولت مهیا نمی‌شود. همچنین شرایط سعدی در هنگام گردآوری این حکایت‌ها نیز باید در این زمینه مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا سعدی در دوران کمال و پختگی و شهرت و منزلت والای خود دست به کار تألیف این اثر شده است. به همین دلیل لحن کتاب، سرشار از پختگی و اعتماد به نفس است و همین حال و هوا، در پردازش حکایات نیز خود را نشان داده است. از دیگر حکایات گلستان که راوی دانای کل دارند می‌توان به حکایت «مال‌داری را شنیدم که به بخل چنان معروف بود که حاتم طایی در کرم» (همان، ۹۹) اشاره کرد.

۵. حکایت‌های خودزندگی‌نامه‌ای در گلستان سعدی

خودزندگی‌نامه‌ها، همواره از سوی برخی منتقدان با شبهه‌هایی از قبیل «غیرداستانی بودن» یا «دروغین بودن» همراه شده‌اند. در مقدمه توضیح داده شد که برای رفع این شبهه‌ها، لازم است دنیای واقعی و دنیای روایت را از هم جدا کنیم؛ زیرا هر واقعیتی، وقتی به مرحله روایت می‌رسد، سرشت و هویتی دیگرگون می‌یابد. مانفرد جان در توضیح این نکته و با تأکید بر اینکه نباید نویسنده را با راوی و دنیای واقعی را با دنیای داستانی اشتباه بگیریم (جان، ۲۰۰۵: ۴)، سطوح سه‌گانه زیر را برای مشخص شدن مرزهای داستان و واقعیت مطرح می‌کند:

- سطح بیرونی (سطح ارتباط غیرداستانی) ← نویسنده ← خواننده
- سطح میانی (سطح واسطه و بیان داستانی) ← راوی ← مخاطب
- سطح درونی (سطح عمل و کنش داستانی) ← شخصیت ← شخصیت

این سطوح، بخوبی نشان می‌دهد که در میانه واقعیت و داستان، لایه‌های تودرتو و پیچیده‌ای وجود دارد که ناشی از سرشت متفاوت دنیای داستان و دنیای واقعی است. قضاوت درباره حکایت‌های خودزندگی‌نامه‌ای سعدی در گلستان (و بوستان) و انطباق آن با واقعیت‌های تاریخی برای پی بردن به راستین یا دروغین بودن آنها، رویکردی روایت‌شناختی

نیست. از دیدگاه روایت‌شناسی، این حکایت‌ها همگی در شمار «خودزندگی‌نامه‌های داستانی» محسوب می‌شوند و یکی از زیرمجموعه‌های روایت اول شخص به شمار می‌آیند.

نباید تصور کرد که تمام حکایت‌هایی که سعدی با راوی اول شخص در گلستان آورده است، ارزش خودزندگی‌نامه‌ای دارند؛ زیرا در میان این ۴۸ حکایت، مواردی دیده می‌شود که خاطراتی کوتاه و غیر مرتبطاند و به نظر می‌رسد بهانه ذکر خاطره‌ای‌اند که بار ارزشی اخلاقی دارد یا جمله‌ای حکیمانه که به شکل غیر مستقیم و از زبان کسی جز راوی حکایت گفته می‌شود، مانند موارد زیر:

«اعرابی را دیدم که پسر را همی گفت: «یا بنی، آنک مسؤل یوم القیامه ماذا اکتسب و لا یقال بمن انتسب» یعنی تو را خواهند پرسید که عملت چیست؛ نگویند پدرت کیست؟» (همان، ۱۴۳).

«در تصانیف حکما آورده‌اند که کژدم را ولادت معهود نیست؛ چنانکه دیگر حیوانات را. بل احشای مادر را بخورند و شکمش را بدرند و راه صحرا گیرند و آن پوست‌ها که در خانه‌ی کژدم بیند اثر آن است. باری این نکته پیش بزرگی همی گفتم. گفت: دل من بر صدق این سخن گواهی می‌دهد و جز چنین نتوان بودن در حالت خردی با مادر و پدر چنین معاملت کرده‌اند، لاجرم در بزرگی چنین مقبل‌اند و محبوب!» (همان، ۱۴۴-۱۴۳).

اما در کنار این موارد، حکایت‌هایی نیز ذکر شده که به شکلی بسیار موجز و فشرده، سال‌شمار بخشی از زندگی راوی‌اند. مهمترین حکایتی که از این دست در گلستان وجود دارد، حکایت زیر است:

«از صحبت یاران دمشق ملالتی پدید آمده بود. سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم. تا وقتی که اسیر فرنگ شدم. در خندق طرابلس، با جهودانم به کار گل بداشتند. یکی از رؤسای حلب که سابقه‌ای میان ما بود، گذر کرد و بشناخت و... بر حالت من رحمت آورد و به ده دینار از قیدم خلاص کرد و با خود به حلب برد و دختری که داشت به نکاح من درآورد به کابین صد دینار...» (همان، ۷۹-۷۸).

از میان ۴۸ حکایت اول شخص گلستان، شمار حکایت‌هایی که می‌توان آنها را خودزندگی‌نامه‌ای به شمار آورد به ۱۹ حکایت می‌رسد. معیار گزینش این حکایت‌ها، دربرداشتن اطلاعاتی درباره‌ی زندگی راوی، سفرهای او، اطرافیان و دوستان وی، موقعیت و جایگاه شغلی او، خاطرات کودکی و حوادث مهم زندگی وی بوده است. این حکایت‌ها عبارتند از:

«تنی چند از روندگان در صحبت من بودند...» (همان، ۴۸-۴۷)؛ «با طایفه‌ی بزرگان به کشتی در...» (همان، ۵۹)؛ «یاد دارم که در ایام طفولیت...» (همان، ۶۶)؛ «در جامع بعلبک وقتی کلمه‌ای همی گفتم...» (همان، ۶۸)؛ «چندان که مرا شیخ اجل...» (همان، ۷۳-۷۲)؛ «یاد دارم که شبی در کاروانی...» (همان، ۷۶-۷۵)؛ «وقتی در سفر حجاز، طایفه‌ای...» (همان، ۷۶)؛ «از صحبت یاران دمشق ملالتی...» (همان، ۷۹-۷۸)؛ «هرگز از دور زمان ننالیده بودم...» (همان، ۹۷-۹۶)؛ «بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر...» (همان، ۹۸)؛ «در عنفوان جوانی چنان که افتد و دانی...» (همان، ۱۲۲-۱۲۱)؛ «رفیقی داشتم که سال‌ها با هم سفر...» (همان، ۱۲۴)؛ «یاد دارم که در ایام جوانی...» (همان، ۱۲۵)؛ «خرقه‌پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود...» (همان، ۱۲۸-۱۲۷)؛ «با طایفه‌ی دانشمندان در جامع دمشق...» (همان، ۱۳۴-۱۳۳)؛ «مهمان پیری شدم در دیاربکر...» (همان، ۱۳۵)؛ «وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم...» (همان، ۱۳۷)؛ «سالی از بلخ بامیانم سفر بود...» (همان، ۱۴۷)؛ «جدال سعدی با مدعی» (همان، ۱۵۴-۱۴۸).

نکته پایانی در زمینه حکایت‌های خودزندگی‌نامه‌ای سعدی این است که خواه این حکایات، ردی از زندگی واقعی

سعدی را در خود داشته باشند و چه ساختگی و خیالی باشند (که احتمال آن بسیار اندک است)، اقدام سعدی به این نوع نگارش، اقدام مبتکرانه و تحسین برانگیزی بوده است؛ زیرا خودزندگی‌نامه نویسی، چنانکه فریمن خاطر نشان می‌کند، در فرهنگ‌ها و جوامعی اتفاق می‌افتد که در آنها فردیت و شخصیت افراد بر حسب هویت فردی و شخصی آنان شکل گرفته و به رسمیت شناخته شده باشد، نه جوامعی که فردیت انسان بر حسب نقش او در یک الگوی اجتماعی رقم می‌خورد (کلندینین، ۲۰۰۷: ۱۲۲) و سعدی با چنین ابتکاری، غنای اندیشه و شخصیت متفاوت خود را به نمایش گذاشته است.

۶. بررسی کارکردهای راوی اول شخص در گلستان

چنانکه در توضیح مرزبندی میان دنیای واقعی و دنیای داستان ذکر شد، سطوح سه‌گانه‌ای در این زمینه مشخص شده است. سطح بیرونی که سطح دنیای واقعی و نویسنده است. سطح میانی که مربوط به بیان روایی است و راوی و مخاطب را در برمی‌گیرد و سرانجام سطح درونی که مرتبه عمل و کنش داستانی است و شخصیت‌ها در آن حضور دارند. بنابراین راوی و شخصیت، در دو سطح متفاوت از لایه‌های روایی حضور دارند. در روایت اول شخص، این مرز برداشته می‌شود و راوی، در جایگاه یکی از شخصیت‌ها نیز قرار می‌گیرد.

در این جایگاه است که روایت، امکان تازه‌ای را به دست می‌آورد و آن، نفوذ راوی به درونی‌ترین بخش دنیای داستان است؛ یعنی دنیای رویدادها و کنش‌های داستانی؛ دنیای شخصیت‌ها. پس راوی اول شخص، می‌تواند ارتباطی عمیق‌تر و نزدیک‌تر با دیگر شخصیت‌ها و رویدادهای داستان برقرار کند. بر این اساس مهم‌ترین امکان‌هایی که روایت اول شخص در اختیار دارد عبارت است از:

- ورود به دنیای درون شخصیت

از آنجایی که راوی و شخصیت در این نوع روایت یکی می‌شوند، راهی به درون ذهن و اندیشه شخصیتی که راوی نیز هست گشوده می‌شود. بنابراین روایت اول شخص می‌تواند دنیای ذهن و اندیشه راوی - شخصیت خود را نیز در آرمانی‌ترین حد به مخاطب نشان دهد؛ اما سعدی، از این امکان استفاده چندانی نکرده و به همان سنت رایج روزگار، همواره فاصله خود را از دنیای ذهن و اندیشه شخصیت حفظ می‌کند. حتی اگر این شخصیت، خود راوی باشد. تمرکز بیشتر این حکایت‌ها، بر دنیای بیرون است تا دنیای درون و بیش از هر چیز، گفت‌وگوها و توصیفات در این شیوه روایت‌پردازی جایگاه می‌یابد؛ اما گاه در دل برخی حکایت‌ها، تا حدی نگاه و تمرکز درونی را هم می‌توان دید:

«یاد دارم که در ایام جوانی گذر داشتم به کوی و نظر با رویی. در تموزی که حرورش دهان بخوشانیدی و سمومش مغز استخوان بخوشانیدی. از ضعف بشریت تاب آفتاب هجیر نیاوردم و التجا به سایه دیواری کردم. مترقب که کسی حر تموز از من به برد آبی فرونشاند که همی ناگاه، از ظلمت دهلیز خانه‌ای، روشنائی بتافت. یعنی جمالی که زبان فصاحت از بیان صباحت او عاجز آید. چنانکه در شب تاری صبح برآید یا آب حیات از ظلمات به در آید، قدحی برفاب بر دست و شکر در آن ریخته و به عرق برآمخته. ندانم به گلابش مطیب کرده بود یا قطره‌ای چند از گل رویش در آن چکیده. فی الجملة، شراب از دست نگارینش برگرفتم بخوردم و عمر از سر گرفتم» (همان، ۱۲۵)

در حکایت فوق، توصیف‌ها از بیرون، راهی به درون شخصیت می‌برد و به اندیشه‌ها و احساسات او، راه می‌یابد. اما در حکایتی مانند:

«روزی به غرور جوانی سخت رانده بودم و شبانگاه به پای گریوه‌ای سست مانده. پیرمردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: چه نشینی که نه جای خفتن است؟ گفتم: چون روم که نه پای رفتن است؟» (همان، ۱۳۶).
 رویکرد راوی اول شخص در این حکایت، هیچ تفاوتی با راوی سوم شخص ندارد. راوی در توصیف حال خود نیز تنها به بیان کلیات و ظواهر بیرونی بسنده می‌کند و راهی به دنیای درون خود نمی‌گشاید.

- نفوذ به سطح درونی داستان

چنانکه گفته شد، راوی اول شخص از سطح میانی داستان به سطح درونی حرکت می‌کند تا در این سطح، به حوادث و شخصیت‌های داستان نزدیک‌تر شود و توصیف دقیق‌تر و بهتری در اختیار مخاطب بگذارد. اما در این زمینه هم راوی اول شخص سعدی، چنین کارکردی از خود نشان نمی‌دهد و گویی این نفوذ و تغییر لایه داستانی درباره‌ی راوی این حکایت‌ها اتفاق نیفتاده است. این عدم نفوذ تا به حدی است که گاه، راوی همان کارکردهای راوی دانای کل (سوم شخص) را دارد و تفاوت چندانی میان آنها دیده نمی‌شود.

بر این اساس دیگر کارکردهای روایت اول شخص که ایجاد هیجان، تعلیق، فضای صمیمی و... است نیز در حکایت‌های گلستان، امکان وجود نمی‌یابد؛ زیرا جایگاه راوی، تغییر چندانی نکرده و به لایه درونی داستان، نفوذ نکرده است. بنابراین نمی‌توان از این راوی، انتظار تغییر محسوس فضای روایت را داشت. اما با توجه به زمان و روزگار تألیف گلستان، همین تنوعی که سعدی در استفاده از راوی اول شخص در آثار خود ایجاد کرده و دست به چنین ابتکاری زده، ارزش بسیاری دارد.

نتیجه

سعدی چهل و هشت حکایت از حکایات گلستان را به شیوه روایت اول شخص پرداخته است. این رقم برابر با ۲۲/۶۶ صدم درصد یعنی حدود یک‌چهارم از حجم حکایات گلستان است. سعدی با اختصاص چنین حجمی از کتاب گلستان به روایت اول شخص، ابتکار مهمی در زمینه روایت‌پردازی به خرج داده و در این حکایت‌ها از الگوی رایج و مسلط زمانه در کاربرد راوی سوم شخص دانای کل، پرهیز کرده است. تعداد حکایت‌های اول شخص در باب‌های اول تا هفتم گلستان به این قرار است: باب اول: ۴ حکایت (۹/۷۵ درصد)؛ باب دوم: ۱۳ حکایت (۲۷/۶۶ درصد)؛ باب سوم: ۵ حکایت (۱۷/۸۵ درصد)؛ باب چهارم: ۲ حکایت (۱۴/۲۸ درصد)؛ باب پنجم: ۸ حکایت (۳۸/۰۹ درصد)؛ باب ششم: ۵ حکایت (۵۵/۵۵ درصد) و باب هفتم: ۱۰ حکایت (۵۲/۶۳ درصد). تطبیق این آمار با موضوع باب‌ها می‌تواند ارتباطی معنادار میان میزان کاربرد روایت اول شخص و موضوع باب‌ها برقرار کند؛ به این ترتیب که بیشترین کاربرد روایت اول شخص در کتاب گلستان، مربوط به موضوع «ضعف و پیری» و سپس «تربیت» بوده که نشان از کثرت تجربه‌های شخصی سعدی در این زمینه و اهمیت این موضوعات در زندگی وی دارد و کم‌ترین میزان کاربرد راوی اول شخص در موضوع «سیرت پادشاهان» بوده که می‌تواند نشان‌دهنده عدم وابستگی و ارتباط اندک سعدی با دربارهای قدرت باشد. راوی درون‌داستانی (اول شخص) در حکایت‌های گلستان، در مراتب گوناگونی از راوی-قهرمان گرفته تا راوی-شاهد به کار رفته است؛ از مجموع این حکایت‌ها در ۲۳ حکایت یعنی ۴۷/۹۱ صدم درصد، از راوی-قهرمان استفاده شده است؛

در شش حکایت یعنی در ۱۲/۵ دهم درصد حکایت‌ها، راوی - قهرمان‌یار وجود دارد؛ در هشت حکایت یعنی ۱۶/۶۶ صدم درصد حکایت‌ها، از شخصیت فرعی استفاده شده است. در چهار حکایت گلستان؛ یعنی ۸/۳۳ صدم درصد حکایت‌ها از راوی - شاهد استفاده شده و در پنج حکایت یا ۱۰/۴۱ صدم درصد، راوی فقط چشمی است که می‌بیند و هیچ حضور دیگری ندارد. بر اساس این آمار، بیشترین کاربرد راوی اول شخص، متعلق به راوی - قهرمان است. این آمار ثابت می‌کند که در تعداد زیادی از حکایت‌های اول شخص گلستان، محور اصلی ماجراها، خود سعدی است و او، با وجود اینکه در برخی موارد سهم چندانی هم در ماجراها نداشته، در روایت خود، بیشترین سهم حضور را به خود اختصاص داده و همه چیز را از دریچه‌ی چشم خود، روایت کرده است. این مسأله، همچنین نشان از سهم حکایت‌های خودزندگی‌نامه‌ای در گلستان سعدی دارد. خودزندگی‌نامه‌ی داستانی، موضوع اکثریت حکایت‌های اول شخص گلستان است. در حکایت‌های اول شخص این کتاب، گاه و بی‌گاه گرایش به راوی دانای کل نیز دیده می‌شود. از میان ۴۸ حکایت اول شخص گلستان، شمار حکایت‌هایی که می‌توان آنها را خودزندگی‌نامه‌ای به شمار آورد به ۱۹ حکایت می‌رسد. معیار گزینش این حکایت‌ها، دربرداشتن اطلاعاتی درباره‌ی زندگی راوی، سفرهای او، اطرافیان و دوستان وی، موقعیت و جایگاه شغلی او، خاطرات کودکی و حوادث مهم زندگی وی بوده است. به صورت کلی، گذشته از اقدام ابتکاری و قابل ستایش سعدی در کاربرد راوی اول شخص، از امکان‌ها و کارکردهای روایت به شیوه‌ی اول شخص، بهره‌چندانی نبرده و به همان سنت رایج روزگار، همواره فاصله‌ی خود را از دنیای ذهن و اندیشه‌ی راوی - شخصیت حفظ کرده است. تمرکز اغلب این حکایت‌ها، بر گفت‌وگو و توصیف دنیای بیرون است تا دنیای درون و جز در موارد معدودی، نفوذ به دنیای درون راوی - شخصیت در این دسته از حکایت‌ها، دیده نمی‌شود.

منابع

- ۱- حاجی علیلو، حسین. (۱۳۹۰). «بررسی ساختاری حکایت‌های گلستان سعدی»، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، شماره ۳، ص ۲۶-۹.
- ۲- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۶). «ساختار داستان‌های گلستان»، مجله‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، شماره ۱۵۶، ص ۱۴۰-۱۲۵.
- ۳- ریمون کنان، شلیموت. (۱۳۸۷). *بوطیقای روایت*، ترجمه‌ی ابوالفضل حرّی، تهران: نیلوفر.
- ۴- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۵). *کلیات سعدی*، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات ناهید.
- ۵- عبداللهی، منیژه. (۱۳۸۵). «شیوه‌های روایت‌پردازی در گلستان سعدی»، مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شماره ۴۸، ص ۱۴۶-۱۳۳.
- ۶- میرصادقی، جمال، میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۷). *واژه‌نامه‌ی هنر داستان‌نویسی*، تهران: کتاب مهناز.
7. Clandinin, D. Jean. (2007). *Hnadbook of narrative inquiry*, University of Alberta, Canada.
8. Fludernik, Monika. (2009). "An Introduction to Narratology" Translated from the Geman by Patricia Häusler-Greenfield and Monika Fludernik, Routledge, New York.
9. Freeman, Mark. (1998). *Mythical time, Historical time and the narrative fabric of the delf*, narrative inquiry, 8(1), 27 – 50.

10. Frye, Joanne S. (1986). **Living Stories, Telling Lives: Woman and the Novel in Contemporary Experience**. Ann Arbor: U of Michigan P.
11. Genette, Gérard. (1980 [1972]). "Narrative Discourse." Trans. Jane E. Lewin. Oxford: Blackwell.
12. Jahn, Manfred. (2005). "Narratology: A Guide to the Theory of Narrative." English Department, University of Cologne.
13. Lanser, Susan Sniader. (1981). **The Narrative Act: Point of View in Prose Fiction**. Princeton: Princeton UP.
14. Phelan, James. (2005). **A Companion to Narrative Theory**, Blackwell Publishing
15. Ricoeur, Paul. (1992). **Oneself as another**, Chicago: University of Chicago Press.
16. Stanzel, Franz K. (1984). **A Theory of Narrative**, trans. Charlotte Goedsche. Cambridge: Cambridge UP.

